

چپ در انتهای یک دوره

لیلا دانش

می ۲۰۰۲

۱. مقدمه

ناکامی جنبش چپ تنها موضوع رساله های علمی ای از نوع کتاب «شورشیان آرمانخواه» که در ایران به سندی ظاهرا برای محکومیت و کنار گذاشتن چپ از سیر تحولات آتی تبدیل شده، نیست. این ناکامی موضوع یک جدال سیاسی و طبقاتی است با تعبیرها و روایات مختلفی که از آن بیان میشود. در بیانی کلی از ناکامی جنبش چپ دو تعبیر موجود است: تعبیر لیبرالی و تعبیر سوسیالیستی کارگری. جنبش اصلاحات سیاسی که پایه اجتماعیش نه تنها بخشهایی از سیاسیون و ایدئولوگهای حکومتی، که بخش وسیعی از طبقه متوسط جامعه است، دور زدن یکی از حریفان سیاسی خود در جدالهای آتی را با جار زدن این ناکامی و با جلو انداختن بخشی از همین چپ که از قضا در تنگنای جدال «سنت و مدرنیته» دست را به عاشقان جامعه مدنی باخته است، جشن گرفته اند. ناکامی چپ واقعی است. اما چه برای بیان پیروزیها و چه برای بررسی شکستها، ارجاع به پایه طبقاتی سنتهای سیاسی مهم است نه شکستهای سازمانی.

سوسیالیسم بیان جنبش اجتماعی طبقه کارگر است. این جنبشی است زنده و با رجوع به این پایه اجتماعی است که جنبش سوسیالیستی میتواند هم از ناکامیهای خود تصویری واقعی بدهد و هم راه تازه لیبرال شده هایی را ببندد که امروز بر بستر در شیشه کردن خون سه نسل از مردم ایران، امکان یافته اند بی کفایتی طبقه شان در استقرار جامعه مدرن بورژوازی و عقب ماندن صد ساله شان از قافله هم طبقه ای هایشان را در «توسعه سیاسی» و «جامعه مدنی» ای جشن بگیرند که خود از ابتدای پیدایش جامعه سرمایه داری مورد نقد جنبش سوسیالیستی کارگران بوده است. توسعه سیاسی، جامعه مدنی و جنبشی که قرار است محمل اجرای آنها شود، واقعی است همانقدر که جنبش سوسیالیستی کارگران واقعی است. صف بندی امروز تنها بیان آغاز یک نبرد طبقاتی

عظیم در شفافترین شکلش در صد ساله اخیر در پهنه جامعه ایران است.

تک قطبی شدن جهان، روند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) و موج نئولیبرالیسمی که جهان بعد از جنگ سرد را تا ناشناخته ترین جغرافیای کره زمین گرفته است بازتابهای خود را در ایران در قالب تحولات سیاسی ای که امروز دیگر تازگی ندارد، یافته است. تحولاتی که همه سنتهای سیاسی موجود در عرصه مبارزه سیاسی ایران را به تعمق و بازتعریف هویت خود در رابطه با شرایط جدید مبارزه طبقاتی واداشته است. گرچه ابعاد تاثیرات اجتماعی این تحولات همه احزاب و جریانات سیاسی را به چنین بازبینی ای وامیدارد، اما واضح است که برای هر کدام از این سنتها بسته به موقعیت طبقاتی شان و تاریخی که سنت مذکور حمل میکند، شرایط متفاوت خواهد بود. جنبش چپ برای صیقل دادن خود جهت انطباق یافتن با ملزومات دوره جدید مبارزه طبقاتی در ایران در مقابل سوالات متعددی است. بازتعریف هویت از آنجا که مولفه های متعددی را دربرمیگیرد، در عین کلی بودن، ولی گویاست. پاسخگویی به مسائلی از قبیل تحلیل سیاسی از حاکمیت، رابطه طبقات در متن شرایط جدید، آزادیهای سیاسی و حقوقی، چشم اندازهای اقتصادی، تحزب و سازمانیابی سوسیالیستی، تشکل های کارگری و غیره اقلامی هستند که این بازتعریف هویت را بطور کنکرت شکل میدهند.

در تاریخ صد ساله معاصر ایران و همپای نضج و شکوفایی جنبش سوسیالیستی جهانی، سوسیالیسم (حال با هر تعبیری) یکی از سنت های موجود در صحنه سیاست ایران بوده و همچون سنتهای دیگر، در تمام این دوره مهر تغییر و تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه را بر خود داشته است. از درون این سنت احزاب و سازمانهای متعددی در دوره های مختلف شکل گرفته اند و علیرغم کم و کاستیهایشان، بعنوان تبارز سازمانیابی سوسیالیستی شناخته شده اند. اگر کسی بخواهد تاریخ سوسیالیسم را در ایران مرور کند، نام همین سازمانها و احزابی را خواهد برد که در هر دوره و از جمله همین امروز بدرست مورد انتقاد فعالین و درست اندر کارانش بوده است. این سنت بخصوص در شرایط امروز جهان در موقعیت ضعیفی است و راه غلبه بر این ضعف بر متن شکستهای عظیمی که جنبش سوسیالیستی از سر گذرانده، در گرو درک شرایط حاضر و پاسخ های طبقاتی به مسائل دور آتی است. تا آنجا که به نسل ما برمیگردد، سوال امروز اینست که چه چیز برای نسل بعد میتوانیم بجای بگذاریم. جدایی میان جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری چه در ایران و چه در جهان، نیازی به بحث ندارد. پس از دهه بیست میلادی و چرخش حزب بلشویک

به سرمایه داری دولتی، در یک عبارت کلی بستر اصلی سوسیالیسم نه جنبش کارگری بطور اخص، بلکه اعتراض طبقات غیر کارگر بوده است. بر این فاکتور باید یک عامل ویژه ایرانی را هم افزود. در ایران شکل گرفتن جنبش سوسیالیستی مثل بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم و بر خلاف نمونه های کلاسیک اروپایی، بر شکل گرفتن طبقه کارگر پیشی گرفت و در تمام طول این صد سال تلاش فعالین کارگر و غیر کارگر سوسیالیست با هر نیتی بر یکی ساختن این حرکت و شکل دادن به یک جنبش سوسیالیستی کارگری بوده است. نیتی که برای نسلهای بیشماری از مبارزان این سده به بهای جانبازیها و قهرمانیها تمام شده است. در هر صورت با هر سابقه ای از گذشته، جنبش سوسیالیستی ایران باید افقهای آتی خود را در مبارزه سیاسی جاری بشناسد و برای معضلات محوری این دوره پاسخ داشته باشد. پاسخی که در خطوط کلی خود باید ناظر بر تامین پیش شرطهای لازم برای تبدیل سوسیالیسم بعنوان یک نیروی موثر در صحنه سیاست ایران باشد. به این منظور جنبش چپ باید ضمن داشتن تبیینی از موقعیت حاضر خود بتواند معنای سیاسی و اجتماعی تحولات جاری را دریابد. با روشن کردن خصوصیات دوران حاضر و نیروهای درگیر در چالشهای آن است که میشود هم نگاهی انتقادی به گذشته داشت و هم راهکارهای آینده را برشمرد.

۲. طرح بحث

پیش از شروع بحث توضیح یک نکته ضروری است: استفاده از ترم «جنبش چپ» مفهوم و رایج است اما دقیق نیست. این بیان تنها در تقابل با راست در جامعه در یک مقیاس کلی میتواند گویا باشد. به این معنا منظور همه سازمانها و جریاناتی هستند که با هر تعبیری از سوسیالیسم خود را منسوب به این ترند دانسته اند. به بیان دیگر منظور از جنبش چپ در این نوشته جنبش سوسیالیستی ایران در کلیت خود است. واضح است که این جنبش هم در گذشته یکدست نبوده است و هم در آینده احتمالاً یکدست نخواهد بود به این دلیل ساده که تبیین های مختلفی هم از سوسیالیسم بعنوان یک افق سیاسی اجتماعی وجود دارد و هم تبیین های مختلفی از شرایط مبارزه طبقاتی و سیاسی در ایران.

موضوع بحث و نقطه عزیمت این نوشته اینست که جنبش چپ در انتهای یک دوره قرار گرفته است. این پیش از هر چیز محصول تغییر در شرایط و مسائل مبارزه طبقاتی است و نه پایان

موجودیت چپ یا حتی سازمانهای منتسب به آن. اما برای روشن شدن معنای پایان یک دوره پیش از هر چیز باید در تحولات جاری در جامعه ایران عمیق شد. جنبش سوسیالیستی موجود محصول شرایط تاریخی دیگری است که با اتمام آن دوره، احزاب و سازمانهایی که هویت خود را در پاسخگویی به آن شرایط تعریف کرده بودند موضوعیت خود را از دست میدهند. موقعیت فعلی جنبش چپ، نابسامانیهای سیاسی و تشکیلاتی و بدتر از آن سقوطی که جلوه هایی از آنرا در دو سه ساله اخیر در خارج کشور که محل فعالیت و حضور چپ تبعید شده است، دیده ایم فاکتی است بر این واقعیت. این البته پدیده ای غیر منتظره نیست بلکه خاصیت پایان «دوره» هاست. رجوعی به تاریخ، چه اسناد دوره مشروطه و چه اسناد مربوط به دوره فعالیت حزب توده، مشابهت این «پایان» را توضیح میدهد.

واقعیت اینست که بر خلاف دهه های پیشین که تسلط نظری چپ بر فضای فکری ایران یک فاکت بود، امروز بر بستر شکستهای عظیم جهانی و ناکامی چپ شکل گرفته در جریان انقلاب، این گفتمان نئولیبرالی حاکم بر جنبش دوم خرداد است که ابزار تبیین مسائل و معضلات مبارزه سیاسی در ایران شده است. «سنت و مدرنیته» در چنین متنی بخشی از چپ را در هم پیچید. چه آنانکه در «مدرنیسم» شان خواستند گوی سبقت را از مدرنیستهای واقعی ببرند و چه آنها که در غیاب یک نقد انقلابی و طبقاتی با به سخره گرفتن آن در حصار عقب ماندگی سیاسی و اخلاقی شان گرفتار آمدند. برای سوسیالیسم کارگری اما نه سنت و نه مدرنیته هیچکدام ابزار تحلیل مبارزه طبقاتی نیست. تحکیم و بازسازی جنبش سوسیالیستی کارگران تنها در پرتو نقد طبقاتی از روندهای حاضر است که میتواند با حفظ استقلال طبقه کارگر، برای تحکیم و شکل دادن به سنتهای مبارزه سوسیالیستی کارگری بحرکت در آید.

مستقل از اینکه تبیین امروزمان از چپ کدام سازمانها را دربرمیگیرد یا نمیگیرد، یا کدام کارگران سوسیالیست در قالب سازمانها و محافل و کانونهایشان منافع نهایی کارگر را بمشابه یک طبقه نمایندگی میکنند، واقعیت اینست که جبهه چپ موجود است. آیا تنها یکپارچه شدن سازمانی برای پاسخگویی به نیازهای امروز مبارزه طبقاتی کافی است؟ آیا میتوان با تلاش برای یافتن افق سیاسی واحد بر آشفته بازار موجود نقطه ختمی گذاشت؟ چه چیز تغییر کرده و تاثر این تغییرات بر جنبش چپ و نقش اش در دور آتی چیست؟ پیش شرطهای این تغییرات کدامند و چگونه میتوان این جریان را به جریانی با اتوریته و افق سیاسی در فردای جامعه ایران تبدیل کرد؟

نوشته حاضر تلاشی است برای پاسخگویی به سوالاتی از این قبیل.

۳. پایان چپ نوین

بررسی عمیق و همه جانبه از چگونگی شکل گیری و تکوین جریانات سوسیالیستی در ایران طبعاً باید از دوره شکل گیری انجمنهای سوسیالیستی تحت تاثیر جنبش سوسیالیستی در روسیه آغاز کند. سنت مبارزه سوسیالیستی از همین دوره بعنوان یکی از بسترهای اصلی در مبارزه سیاسی در ایران قرن بیستم شکل گرفت. حزب کمونیست ایران در حقیقت در پرتو پیروزی انقلاب اکتبر بعنوان یک فاکتور جهانی، و شرایط عینی ای که جنبش مشروطه را نیز ممکن کرده بود، تشکیل شد. از نظر تاریخی، این ادامه دوره ای است که با مشروطه می‌رود تا شرایط استقرار یک جامعه مدرن بورژوازی را فراهم کند. مشروطه بعنوان پاسخی به نیازهای بنیادی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دوران بود که به منتهای منطقی خود نرسید. با اینوصف پروسه تبدیل شدن جامعه ایران به جامعه ای کاپیتالیستی، رشد جامعه شهرنشین و شکل گیری طبقه کارگر آغاز شده بود بی آنکه اینها متناظر باشد با شکل گیری یک جامعه کلاسیک بورژوازی با نهادهای شکل گرفته در عرصه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. با انحلال حزب کمونیست ایران، در نتیجه پیگردهای ضد کمونیستی رضا شاه، از دل جریانات سوسیالیست پراکنده همان دوره، حزب توده ایران تاسیس و به بستر سوسیالیسم در ایران تبدیل شد. گرچه تشکیل و ادامه این حزب بنحو چشمگیری بازتاب شرایط حاصل از جنگ دوم جهانی و جبهه ضد فاشیستی بود و این آشکارا بر گرایشات شریک در تشکیل این حزب، افق سیاسی آن و ماهیت طبقاتی اش منعکس بود. حزب توده مستقل از هر ایرادی به سابقه تشکیل دهندگانش و یا چگونگی تشکیلش اساساً در پاسخگویی به شرایط متحول دهه ۳۰ در ایران، ناتوان ماند و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد نقطه ختمی بر حیات سیاسی این حزب در آن دوره تاریخی گذاشت. چیزی که علیرغم وجود این حزب تا همین امروز هیچگاه موجب بازگشت آن به دوره اقتدارش که مقارن با یک جنبش همگانی قوی داخلی و یک پشتوانه جهانی بود، نشد. بهر حال مساله اینست که بر متن شرایط آن دوران (جهانی و ایران) هم حزب کمونیست ایران و هم حزب توده توانسته بودند بعنوان یکی از ارکان مبارزه سیاسی دوره خود شناخته شوند. اینکه بخصوص درجه نفوذ حزب توده بر فضای سیاسی و روشنفکری آن دوره چقدر بود و اصولاً علل گستردگی این نفوذ در چیست نیازمند بررسی جداگانه ای است که در چارچوب این نوشته نمیگنجد. غرض از یادآوری این تاریخ نه بررسی این دور، بلکه تاکید بر این نکته است که این

احزاب محصول شرایط اجتماعی ای بوده اند که مستقل از چند و چون شکل گیریشان و مستقل از درجه موفقیتشان، هم سوسیالیسم متشکل زمانشان را نمایندگی کردند و هم خود بازتاب رشد و تکامل سیاسی طبقه کارگر بودند و با خاتمه دوره تاریخی که شرایط پیدایش شان را ممکن کرده بودند، تمام شدند.

فاصله سالهای ۳۲ تا اصلاحات ارضی، دوره استقرار حکومتی مقتدر است که قرار بود آشوب و نابسامانیهای دوره بعد از جنگ دوم جهانی را خاتمه داده و بنیادهای یک حکومت ماندگار را بگذارد. اما نیازهای واقعی ای که جنبش مشروطه و گذار به یک جامعه سرمایه داری را موضوعیت بخشیده بود، هنوز بقوت خود باقی بود. تداوم یک حکومت مستبد تنها با تلاش برای پاسخگویی به این نیازها ممکن بود. اصلاحات ارضی سال ۴۱ در واقع بخشی از این تلاش بود که میرفت تا زمینه های جهشی سریع در پروسه استقرار یک جامعه کاپیتالیستی را بسرانجام برساند. تحولی که گرچه متکی به یک جنبش اعتراضی اجتماعی نبود، اما از نظر تاریخی و اجتماعی جزو لحظات شکل گیری و پایه ریزی یک جامعه صنعتی در ایران بود. مستقل از اینکه اصلاحات ارضی بعنوان یکی از ارکان تحول به جامعه کاپیتالیستی از پایین و در متن یک جنبش اعتراضی و یا انقلابی صورت گیرد یا از بالا (که نمونه هایش هم در تاریخ کم نیست)، این پدیده موفق شد راه سرازیر شدن دهقانان خلع ید شده به شهرها و کارخانه ها را باز کند. این در بیانی کلی بمعنای گام نهادن به شرایط عینی جدیدی در جامعه ایران بود که شوک اولیه اش نه فقط بخشی از بورژوازی ایران را خلع سلاح کرد، بلکه منجر به بی پاسخ شدن چپ آن زمان در مقابل کل این تحول و عدم کارایی احزاب و سازمانهای چپ وقت شد. چپی که هنوز از شکست حزب توده و سرکوب بعد از سال ۳۲ کمر راست نکرده بود در مقابل تحولاتی که شرایط مبارزه طبقاتی را علیرغم شکل اجرایش جلوتر برده بود، سرگردان در یافتن شیوه مبارزه و متاثر از جنبشهای چریکی متعددی که عمدتاً بر بستر جنبشهای آزادیبخش، مائوئیست و ضد امپریالیست شکل گرفته بود، عمدتاً به مبارزه چریکی در دهه چهل روی آورد.

روی آوری چپ به مبارزه چریکی اما تنها بازتاب گسترش جنبشهای ضد استعماری نبود بلکه یک علت پایه ای آن در درون جامعه ایران عواقب اجتماعی اصلاحات ارضی بود. نیروی آزاد شده از روستاها راهی شهرها و کارخانه ها شدند، جامعه شهری رشد کرد، توسعه صنایع اگر چه در شاخه هایی محدود آغاز شد. سرازیر شدن بخش وسیعی از روستاییان به کارخانه ها در یک مقیاس کلی

گرچه موجب رشد کمی طبقه کارگر شد اما بدلیل جوان بودن این بخش وسیع در طبقه کارگر و عدم تجربه آنها از مبارزات کارگری دهه های قبل، سطح پایین سواد و فرهنگ روستایی، موجب کاهش قدرت گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری شد. این پروسه ایست که بر احزاب و نیروهای سیاسی و از جمله چپ، تاثیر بلافصلی داشت. روی آوری به مشی چریکی در جنبش چپ در واقع هم حاصل این تغییر در شرایط عینی جامعه ایران بود و هم تحت تاثیر گسترش این نوع مبارزه در سطح جهانی و تبدیل شدن سوسیالیسم به پرچم اعتراض طبقات غیر کارگر. این پدیده بیک معنا قابل مقایسه است با شکل گیری چپ نو در اروپا، گرچه این روند بنا بدلائل قابل انتظاری در کشورهای جهان سوم و در مبارزه علیه حکومت‌های مستبد اشکال دیگری را بخود گرفته بود. اما وجه مشخصه همه این چپ مستقل از مکان جغرافیایی اش در واقع تعلقش به طبقات غیر کارگر بود. تشابه نام این دو جریان هم به این ترتیب قابل درک است. در ایران چپ شکل گرفته بعد از کودتای ۳۲ به جنبش نوین کمونیستی معروف شد که اساسا بستر شکل گیری جریانات چریکی بود. نکته قابل تامل در این بحث اینست که خاصیت و کاراکتر این چپ تا همین امروز وجه مشخصه کل چپ در ایران بوده است هر چند که دیگر کسی مدافع تئوری «موتور کوچک و موتور بزرگ» نیست. گرچه مبارزه بشیوه کلاسیک چریکی با قیام بهمن ۵۷ در ایران تمام شد و جریان خط سوم اساسا در نقد به این مشی شکل گرفت اما جوهر تفکر این جریان نیز کماکان مبتنی بر همان نگرش الیتی بود. اگر برای چریکیسم، سلاح وجه تمایز قهرمان بود، برای جریان منتقد آن یعنی خط سه و مشتقات تا امروزیش این «نظر» و «هویت نظری» است که این جایگاه را یافته است. نتیجه عملی هر دوی اینها طبعاً بیگانگی آنها با سنتهای طبقاتی مبارزه کارگری است. در قضاوت این دوره و چپ شکل گرفته در آن طبعاً نمیتوان شرایط عینی حیات آنها را نادیده گرفت. این نیروها خود محصول جامعه ای بودند که وجه مشخصه آن از جمله مناسبات تولیدی عقب مانده و حکومت استبدادی بوده است. نقدی که عموماً به این حرکت شده بیشتر در چارچوب نقد نگرش قهرمان گرایانه بوده است که مبارزه سیاسی را خاص خواص کرده است. این نقد قطعاً بجاست اما ایراد پایه ای تر در این نگرش عدم التزام آن به اصل است که طبقه کارگر به نیروی خود آزاد میشود.

اصلاحات ارضی و حل مساله دهقانی یکی از ارکان گذار از جامعه پیشامدرن به جامعه مدرن سرمایه داری بوده است. اما این روند در کشورهای مختلف باشکال متفاوتی اتفاق افتاد که مهر خود را بر شرایط مبارزه طبقاتی و چگونگی صف آرایی در مبارزه سیاسی این جوامع برجای

گذاشت. این گذار در فرانسه از دل یک انقلاب شکل گرفت و تا همین امروز تاثیر خود را بر روحیه مبارزه سیاسی در این کشور گذاشته است در حالیکه در انگلیس این گذار نه از دل یک انقلاب بلکه همکاری و سازش بورژوازی نوپا و اشراف این کشور اتفاق افتاد. این نیز تا همین امروز بعنوان یکی از علت‌های قدرت کنسرواتیسم انگلیسی شناخته میشود. در ایران در یک عبارت کلی میتوان گفت که اصلاحات ارضی روند رشد طبقه کارگر را تسریع کرد. اما شکل‌گیری طبقه کارگر، رشد جامعه شهری و گسترش صنایع بدون تغییرات متناظر در عرصه سیاست که میبایست مطابق الگوهای کلاسیک آزادی فردی، آزادی احزاب و نهادهای دموکراتیک را تضمین کند، طبعا این گذار را به گذاری الکن تبدیل کرد که خودویژگی این تحولات در جوامع عقب مانده جهان سومی است بدون اینکه از محتوای طبقاتی و سیاسی آن در رابطه با پروسه استقرار یک جامعه بورژوازی کم کند. وجود دیکتاتوری و یک حکومت قداره بند جز تفکیک ناپذیر نوعی از تغییرات بود که میبایست ضمن جلوگیری از تلاطمات عظیم اجتماعی، درگیر استقرار جامعه مدرن شود. از اینرو مقایسه این نوع استقرار حکومت مدرن بورژوازی با مدل‌های کلاسیک تبیین شده در علوم اجتماعی و از اینجا به این نتیجه رسیدن که این مدرنیسم نیست و این اصلاحات نیست و این سرمایه نیست، تنها بیان عدم تشخیص ظرفیت سرمایه برای استقرار خود در یک کشور جهان سومی و بدتر از آن توهم به مدرنیسم و دموکراسی بورژوازی است. این یک فاکت است که کل این پروسه از مشروطه بعد بر خلاف انتظار رایج از مدرنیسم اروپایی قرن هجدهمی، منجر به نهادی شدن تشکلهای و احزاب سیاسی بمعنای کلاسیک کلمه در ایران نشد. اما این بهیچوجه مانع از این نبوده که هم سنت لیبرالیسم، هم سنت اسلامی و هم سنت سوسیالیستی در ایران در دوره‌های باز شدن فضای سیاسی احزاب و سازمانهای خود را داشته باشند. با این وصف روشن است که این خود میتواند هنوز موضوع بررسی جداگانه‌ای باشد چرا که کشورهای جهان سومی ای هم هستند که در آنها تحزب سیاسی کمابیش مشابه دموکراسی نوع غربی است که طبعا میتواند دلایل سیاسی، تاریخی و اجتماعی خود را داشته باشد که جای بحث اینجا نیست. اما نکته اینست که در جامعه ایران این پدیده ای است که شامل هر دو طبقه اصلی جامعه بوده است. و احزاب و سازمانهای شکل گرفته در هر دو طبقه، مهر ضعف سیاسی و تاریخی این طبقات را بر خود داشته اند.

قیام بهمن ۵۷ یکبار دیگر معادلات سیاسی را بهم ریخت. دو طبقه اصلی جامعه علیرغم حضور یکپارچه شان در انقلاب هیچکدام نتوانستند سیر اوضاع را بطور قطع بنفع طبقه خود تغییر دهند.

بورژوازی سنتی ایران که فقط مشکلش با شاه بود، در مقابل سیل عظیمی که بنیاد های کل طبقه حاکم را بلرزده در آورده بود، راه عاقلانه را خزیدن زیر عبای سنت اسلامی یافت و یکبار دیگر ناتوانی تاریخی خود را برای در دست گرفتن حکومت طبقه اش بنمایش گذاشت. طبقه کارگر نیز علیرغم حضور تعیین کننده اش در وقایع آن دوره از آن درجه استقلال طبقاتی برخوردار نبود که مهر بلاتردید خود را بر این وقایع بزند و قدرت جنبش شورایی را پشتوانه یک حرکت سیاسی بی بازگشت در صحنه سیاسی ایران کند. گرچه تاثیرات جنبش شورایی بر رشد و تکامل بعدی طبقه کارگر علیرغم سرکوب این سالها فاکتوری غیر قابل تردید است. و در اساس همین فاکتور بود که چپ را نیز هر چند لنگ لنگان «کارگری» تر کرد بی آنکه بتواند به بستر اصلی اعتراض کارگر در جامعه تبدیل شود.

یک خصیصه چپ بعد از دهه ۴۰ و طبعاً تحت تاثیر روندهای جهانی، ضد امپریالیست بودن و سنگینی مقولات تفکر لیبرالیسم ایران بر تبیین مبارزه طبقاتی بود. این در تحلیل نهایی، نقدی از زاویه بورژوازی ملی ایران به موقعیت حاضر طبقه اش بود. قیام ۵۷ و روی کار آمدن دولتی که خود در شاخه هایی از حاکمیتش کمتر از همه چپ، ضد امپریالیست نبود چپ را از این پایه هویت خود محروم کرد. سقوط فداییان و پیکار بعنوان دو سازمان بزرگ منتسب به خط دو و خط سه (و طبعاً کل سازمانهای منتسب به این دو خط) در این دوره علیرغم تفاوتهای این دو در بستر شکل گیریشان و علیرغم سیاست روزشان، فاکتی بر این واقعیت بود. قدرت گرایش سوسیالیستی کارگری و تبارز آن در جنبش شورایی در دوره قیام، و همچنین سر کار آمدن حکومتی که خود پرچم مبارزه ضد امپریالیسم (هم شرقی و هم غربی) را برداشته بود، چپ آن دوره را که گرفتار در مقولات خلقی و مبارزه ضد استبدادی بود، بی پاسخ کرد. اما در عین حال در جنبش چپ در همین دوره، مبارزه نظری وسیعی در جهت شفافیت نظری این جنبش و خودآگاه شدن آن به مارکسیسم بمثابه دستگاه نظریش در گرفت که توانست منجر به یک حرکت اصیلتر مارکسیستی از لحاظ نظری بشود. کل چپ در دوره بعد از سال ۶۰ و بعد از سرکوب و سرانجام تبعید، در انتظار سرنگونی جمهوری اسلامی که تنها با سرکوب انقلاب و درگیر شدن در جنگ با عراق، حکمت وجودی داشت بسر میبرد. پایان جنگ و آغاز بازسازی اقتصادی که از یکطرف تقریباً همزمان با برآمد موج نئولیبرالیسم ریگانی-تاچری بود و از طرف دیگر همزمان با بن بست بلوک شرق و سرانجام فروپاشی آن، این چپ را در حاشیه تحولات قرار داد. و باین ترتیب هم موقعیت جهانی سوسیالیسم و هم موقعیت سیاسی جدید پس از جنگ ایران و عراق، جنبش چپ را

که نتوانسته بود در پیوند با طبقه کارگر به نیرویی در متن جامعه تبدیل شود، در معرض توفانهای بعد از شکست سوسیالیسم بلوک شرق و موج نئولیبرالیسم غربی در قالب پیروزی دمکراسی بازار بر سوسیالیسم قرار داد.

آنچه که در چند ساله اخیر در سطح جنبش چپ گذشته است، فاکتی است بر این واقعیت که دوره ای پایان یافته و دوره ای دیگر آغاز شده است. تحولات سیاسی جاری در ایران، همه اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به تحرک واداشته است. برای همه این نیروها تنها تحلیل از ماهیت این تحولات و سمت و سوی آتی است که میتواند آنها را چه در رابطه با شرایط حاضر و چه در پرسپکتیوی درازمدت تر به نیروهای مربوط به این موقعیت تبدیل کند و یا در حاشیه تحولات نگهدارد. پایان یک دوره را باید برسمیت شناخت و بر مبنای تحلیل روندهای آتی مبارزه طبقاتی در ایران و پاسخگویی به معضلات این دوره برای دور بعد مهیا شد. کاراکتر شرایط حاضر عدم تثبیت روندهای سیاسی است و از این رو امکان تاثیر گذاری بر این روندها و دخیل شدن در شکل گیری شرایطی که میروود تا تناسب قوای طبقاتی را برای دور آتی رقم بزند، موجود است. جنبش چپ باید بتواند با دخیل شدن در این شرایط در متن پراتیکی قرار بگیرد که هویت آتی این جنبش را بنحو رادیکالی از گذشته آن متمایز میکند.

۴. شرایط حاضر: تبیین مبارزه طبقاتی

واقعیت اینست که آنچه به جنبش فی الحال موجود بورژوازی ایران موضوعیت داده است، فاکتورهایی اساسا جهانی است و نه ایرانی. در پایه ای ترین سطح دو عامل در این زمینه قابل بررسی است: عروج نئولیبرالیسم و شکست سوسیالیسم اردوگاهی. دهه هشتاد میلادی، دهه این دو واقعه مهم است که مهر خود را بر مناسبات جهان سرمایه در آغاز هزاره جدید، زده است. عروج نئولیبرالیسم در آغاز دهه هشتاد میلادی متناظر بود با گسترش سرمایه داری به اقصا نقاط جهان، پیروزی سرمایه رقابت آزاد بر سرمایه دولتی که بازتاب خود را در شکست بلوک شرق و زوال کار دولتهای رفاه نشان میداد و همچنین تفوق دمکراسی غربی بعنوان سیستم سیاسی ای که بهترین شرایط را برای حرکت آزاد سرمایه فراهم میکند. شکست سوسیالیسم اردوگاهی بعنوان فاکتور دوم، نه فقط اعلام پایان بلوک شرق و اقمار شوروی بود، بلکه همچنین اعلام زوال کار دولتهای رفاه و سوسیال دمکراسی در کشورهای غربی. اینها اجزا بهم پیوسته یک حرکت نوین را

ساختند. در غیاب و یا در شرایط فروپاشی بلوک شوروی که بهر رو الگویی از توسعه سرمایه داری را مقابل کشورهای جهان سوم قرار داده بودند، این بار حرکت نئو لیبرالی به الگویی تبدیل شد که برای پیوستن و جذب بازار جهانی شدن، توسعه سیاسی و یا حکومت های دموکراتیک را پیش شرط وارد شدن در روند توسعه اقتصادی قرار میداد. پروسه مدرنیزاسیون بمعنای گسترش مناسبات سرمایه داری و تکوین یک جامعه صنعتی از بسیار پیشتر، در مقابل کشورهای جهان سوم بوده است. این پروسه در شرایط جهان دو قطبی اساسا در دو آلترناتیو بیان میشد: سوسیالیسم بمعنای سرمایه داری دولتی و مدرنیزاسیونی که ابتکار عملش در دست غرب بود (نمونه ایران زمان شاه). با پایان جهان دو قطبی کل این حرکت بر بستر نئولیبرالی قرار گرفت و در کشورهای جهان سوم نیز بسته به تاریخ و پیشینه سنتهای سیاسی شان اشکال مختلفی یافت. کشورهای آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی، و با کمی تفاوت اقمار بلوک شرق، هر کدام بنوعی تغییر حکومت و پروسه توسعه اقتصادی شان را بر بستر نئولیبرالیسم پیروز دهه هشتاد آغاز کردند. وجه اقتصادی این روند برای کشورهای جهان سوم، آماده شدن آنها برای پذیرش شرایط و مقتضیات سرمایه جهانی و مشخصا شرایط نهادهای بین المللی ای که کارشان تدارک این انتقال است، بود و وجه سیاسی اش بمعنای غلبه ایدئولوژیک نئولیبرالیسم در قالب پیروزی دموکراسی غربی.

اما بازتاب این تحولات در ایران چگونه بود؟ بورژوازی ایران با انقلاب ۵۷ از هر حرکتی که با آرمانهای انقلابی تداعی شود، دست کشیده بود. چرخشهای عظیم جهانی، راه برون رفت از بن بست اقتصاد دولتی که با پایان جنگ، حیاتی ترین مساله جمهوری اسلامی بود را پیش پای بورژوازی ایران گذاشت. این چرخشها هم مدل اقتصادی، هم دستگاه ایدئولوژیک و سیستم سیاسی متناظر با این تحولات را یکجا دربرمیگرفت. برآیند این پروسه، میباید جامعه ای باشد که در آن امنیت سوخت و ساز سرمایه در پیوستگی با بازار جهانی تضمین میشود و از نظر سیاسی کل بورژوازی ایران بمشابه یک طبقه امکان حاکمیت می یابد. در پاسخ به این ضرورت است که «تقابل سنت و مدرنیته» به گفتمان غالب بر تفکر و عملکرد سیاسی و اجتماعی روشنفکران و متفکران دانشگاهی تبدیل میشود. این بیان باید ضرورت تغییراتی را هم یادآور شود که صرفا در حیطه اقتصاد نیستند و قرار است بر همه شئون زندگی اجتماعی سایه بیاندازد تا در هیات یک جنبش اجتماعی راه این تحول را هموار کند. این گفتمان سعی دارد که پیوستگی درونی این تحولات را با آنچه که از زمان مشروطه در ایران در جریان بوده، تاکید کند و از این طریق بیان پیوستگی تاریخ جنبش بورژوازی ایران در سده اخیر باشد. تحولی که بنا بود ایران را به شاهراه تمدن بورژوایی وصل کند

اما در برآمدهای متعددی با شکست و ناکامی مواجه شد. خواستها و مطالبات این جنبش در دوره انقلاب مشروطه که هنوز در فاصله تاریخی نزدیکتری با انقلابات بورژوازی قرار داشت، رادیکالیسم و ترقیخواهی ای را در قالب مطالبه آزادیهای فردی و جهانشمول بودن آنها، دموکراسی، گسترش علم و صنعت، تحدید مذهب و رواج عقلانیت و خردگرایی نمایندگی میکرد. شکست مشروطه و تداوم آرمانهای آن در جنبش ملی شدن نفت، و حتی بعدها در جریان انقلاب ۵۷، هیچکدام از این حقیقت کم نمیکند که اینها همگی لحظات حیات و شکل گیری جنبش بورژوازی مدرن ایران بود که مطالباتش در طول تاریخ رقیق تر و رقیق تر شد.

گفتمان «سنت و مدرنیته» اساسا آن چارچوب نظری ای است که گذار از جامعه پیشامدرن به جامعه مدرن کاپیتالیستی را تبیین میکند. به این معنا بیان یک حرکت اجتماعی است که میتواند در عرصه سیاست، اقتصاد، فلسفه و زیر مجموعه های آنها قابل ردیابی و تجزیه و تحلیل باشد. آنچه که امروز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در جریان است چه «تقابل سنت و مدرنیته» نامیده شود یا «مدرنیزاسیون» یا هر چیز دیگری که این محتوا را به ذهن متبادر کند، فی الواقع بیان گذار از یک جامعه تماما فئودالی به یک جامعه سرمایه داری کلاسیک نیست. بلکه بیان حرکتی است برای بسرانجام رساندن نهایی پروسه مدرنیزاسیون در کشورهایی که بهر دلیلی این پروسه در آنها با شکست مواجه شده و یا بسرانجام قطعی نرسیده است، در عین حال که در سرمایه داری بودن آنها جای تردیدی نیست. بعبارت دیگر وجه مشترک همه این جوامع بقای قدرتمند مناسبات و ارزشهای اجتماعی سنتی است، هر چند که چرخ حیات جامعه بر محور تقابل کار و سرمایه میگردد. از نظر سیاسی، سیستم حکومتی اکثر این جوامع، استبدادی است که به تعبیر نئولیبرالی امروز بلافاصله با گفتمان سنت و مدرنیته و ضرورت پیروزی مدرنیته بر سنت که در قالب استبداد مادیت یافته، قابل تبیین است.

در هر صورت آنچه که مهم است «تقابل سنت و مدرنیته» تبیین بورژوازی لیبرال ایران و علی الخصوص روشنفکران و نظریه پردازان این جنبش از حرکت جاری است. اگر حرکت حاضر را تداوم تلاشهای ناموفق بورژوازی ایران در صد ساله اخیر بدانیم، انتخاب این گفتمان برای توضیح و تبیین مسائل جامعه قابل فهمتر میشود. پروسه استقرار کامل سیاسی و اقتصادی این بورژوازی در جنبش مشروطه تامین نشد و شرکت بخشهای مختلف بورژوازی ایران باشکال مختلف در برآمدهای اجتماعی بعد از مشروطه، تاوان تاریخی ای بوده که این طبقه برای عدم موفقیتش پرداخته است.

از اینرو از زاویه نگرش آنها انتخاب گفتمان سنت و مدرنیته کماکان موضوعیت تاریخی دارد. مضافاً اینکه این گفتمان بر بستر موج نئولیبرالیسم حاضر، قدرت سیاسی جلب آرا دارد که خود از ملزومات راه انداختن یک جنبش سیاسی و اجتماعی است. اما این گفتمانی است که نقطه عزیمتش برسمیت شناختن چارچوب مناسبات سرمایه داری است. تقابل سنت و مدرنیته اگر در دوره تاریخی دیگری که اساس آن گذار از جامعه فئودالی به جامعه سرمایه داری بود، میتوانست بیانگر انقلابیگری و ترقیخواهی بورژوازی بعنوان نیروی محرکه این حرکت باشد، امروز در شرایطی که مناسبات سرمایه در جهان حاکم بلامنازع و عامل مشقات و رنجهای میلیاردها ساکنین کره خاک است، دیگر این جایگاه را ندارد. برای آن میلیاردها، اما آنچه که کماکان توضیح دهنده تعارضات اجتماعی است، تقابل کار و سرمایه است هر چند که این سرمایه در سیر تاریخی خود در بعضی کشورها، آنچنان الکن استقرار یافته باشد که همه موازین جامعه مدرن غربی را که نقطه عزیمت و الگوی مدرنیته و مدرنیسم است را نمایندگی نکند.

جنبش دوم خرداد پاسخ بورژوازی ایران است به شرایطی که ذکرش رفت. در چارچوب «تقابل سنت و مدرنیته» این جنبش از جمله، حاصل صف بندی روشنفکران دینی تعلیم یافته در «مرکز پژوهشهای استراتژیک» برای ارائه قرائتی جدید از اسلام است در مقابل هواخواهان و تعلیم یافتگان مدرسه حقانی که از پشتیبانی مادی و معنوی ارتجاعی ترین بخشهای حکومت برخوردارند. اما در حقیقت امر این، حرکتی است که باتکا موج نئولیبرالیسم دهه های اخیر قادر شده برای برون رفت از بن بست اقتصادی و سیاسی پس از پایان جنگ هشت ساله و تلاشهای ناموفق برای راه اندازی اقتصاد دولتی شکست خورده، نه فقط راه حل ارائه کند بلکه جنبش اجتماعی ای را نیز پشتوانه حرکتش قرار دهد. از نظر اقتصادی، خطوط اصلی آلترناتیو مورد نظر این جنبش (با در نظر داشت طیفها و گرایشات مختلف درون این جنبش) ناظر بر هماهنگ شدن با خط مشی نهادهای بین المللی جهت اخذ وام و راه اندازی صنایع و توسعه تجارت و خصوصی سازی است. از نظر سیاسی در سایه سلطه فکری لیبرالی در اولین قدم انقلاب و آرمان انقلابی تحت عنوان «خسونت» مذموم اعلام میشود و آنچه به آن مردم سالاری گفته میشود جای آنرا میگیرد که در واقع چیزی نیست جز بیان پیروزی سیاسی همان نئولیبرالیسم در یک کشور جهان سومی توسعه نیافته.

از نظر ایدئولوژیک نیز این جنبش باعتبار همان پشتوانه جهانی اش دست بسیار پری دارد. نه فقط عروج نئولیبرالیسم و شکست جهانی سوسیالیسم، بلکه وجود یک جنبش اجتماعی وسیع به

بورژوازی ایران این امکان را داده تا سلطه ایدئولوژیک خود را بر جامعه تامین کند. تا کنون فضای ضد استبداد و مبارزه علیه اختناق و دیکتاتوری، اپوزیسیون حکومت را در خواست همگانی سرنگونی متحد و یا بعبارت روشنتر همسو میکرد. چیزی که بلاواسطه به این معنا بود که اپوزیسیون حکومت وقت متشکل از طبقات مختلف بود. پیروزی دموکراسی غربی و تهاجم ایدئولوژیک علیه سوسیالیسم در دهه آخر قرن بیستم، راه این پیشروی ایدئولوژیک را برای بورژوازی ایران هموار کرد و لشکر عظیم ایدئولوگها و صاحبان نظران دانشگاهی که طلایه داران لیبرالیسم نوین ایرانی هستند به نظریه پردازان جنبش جاری تبدیل شدند. امروز دیگر بر خلاف چند دهه اخیر، این گرایش چپ در جامعه نیست که تسلط فکری خود را اعمال میکند و این همه یعنی قرار گرفتن سوسیالیسم در مقابل موانعی جدید و در موقعیتی ضعیفتر.

پارامترهای برشمرده در تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی در شرایط حاضر، تاثیر بلافصلی بر تغییر شرایط مبارزه طبقاتی در ایران دارند. این تغییرات در پایه ای ترین سطح ناظر بر شفافیت تقابل طبقاتی است. دیگر اقشار مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی جزو نیروهایی نخواهند بود که خواهان براندازی حکومت باشند و به این معنا مبارزه سیاسی آتی بیش از هر زمان دیگری در ایران محتوایی کاملا طبقاتی خواهد داشت.

جنبش دوم خرداد علیرغم حضور فعال و آلترناتیوهای مشخص در عرصه های مختلف سیاسی و اقتصادی هنوز فاقد احزاب جدی ای است که بتوانند پیروزی سیاسی این حرکت را برگشت ناپذیر کنند. با اینوصف اگرچه تعارضات درون حکومت میان محافظه کاران و اصلاح طلبان تا کنون با همه کشاکشها و افت و خیزهایش بنفع اصلاح طلبان پیش رفته است، اما هنوز تا تثبیت کامل آنچه که افق این جنبش بورژوایی است فاصله وجود دارد. این یک دوره گذار است که از پیش معلوم نیست کدام تناسب قوای طبقاتی در انتهای آن تثبیت خواهد شد. نفس گذاری بودن این دوره یعنی که مبارزه سیاسی در آن نقش بسیار تعیین کننده ای دارد و همین مبارزه سیاسی است که تعیین میکند طبقات اصلی جامعه در انتهای این دوره با کدام دستاوردها در مقابل هم می ایستند. جنبش چپ در مقابل این شرایط جدید دیگر نمیتواند صرفا به سابقه گذشته خود متکی باشد. دوره جدید نیروها و احزاب جدید با پراتیکی متفاوت می طلبد.

۵. دوره گذار

در یک معنای عمومی دوره گذار تنها خصیصه صحنه سیاست ایران نیست. درهم ریختن نظم سابق جهان و عدم حاکمیت روندهای تثبیت شده، خصیصه سیاست جهانی است. احزاب سوسیال دمکرات در برخی کشورهای اروپایی در چرخش براست نتولیبیرالی شان، گاه گوی سبقت را از احزاب محافظه کار وطنی ربوده اند. در همین کشورها احزاب بسیاری بر متن شکافهای موجود در بستر مبارزه سیاسی قبلی، یکشنبه پدیدار شده و از حواشی احزاب صاحب سنت نیرو گرفته اند. مستقل از جهانی بودن و یا ایرانی بودن این پدیده، صرف دوران گذار بودن یعنی نامتعیین بودن روندهای جاری در مبارزه طبقاتی و در یک بعد سیاسی یعنی امکان تثبیت آلترناتیوی که زور اجتماعی را در طول این پروسه به کرسی نشانده و بتواند مهر خود را بر تحولات آتی بکوبد. به این معنا صرف عدم تثبیت این دوره، صرفنظر از اینکه پروسه تحولات آتی در ایران از مسیر یک انقلاب بگذرد یا تنها با یک جابجایی قدرت در بالا، بمعنای ضرورت و امکان تلاش برای به کرسی نشاندن مطالباتی است که در دور آتی مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر را در موقعیت اجتماعی قدرتمندتری قرار خواهد داد.

بر خلاف دوره های پیشین که سرنگونی طلبی و مبارزه ضد اختناق و استبداد، مطالبات محوری ای بود که نیروی عظیمی از طبقات مختلف را جمع میکرد، این بار فضای سیاسی و ایدئولوژیک حاکم موجب کناره گرفتن بخشی از این نیرو خواهد شد. بخشی از آنها اهداف خود را اگر نه الزاما در چارچوب همین حکومت بلکه در شرایط تامین شده که امکان تغییراتی را بدون لزوم انقلاب فراهم کرده، دست یافتنی خواهند یافت. طبقه متوسط برای دستیابی به نظم و آرامش، خود به مدافع ایدئولوژیک جنبشی تبدیل شده و میشود که پرچم ضد «خشونت» را بلند کرده است.

جنبش سوسیالیستی بعنوان یکی از سنتهای سابقه دار در صحنه سیاست ایران باید پیش از هر چیز با درک پایان دوره گذشته، خود را برای پاسخگویی به شرایط جدید آماده کند. گرچه این پذیرفته شده است که چپ به یک جریان کارگری و اجتماعی تبدیل نشده، اما دوره های گذار، فرصتهایی هستند که از طریق پاسخگویی به مسائل آن دوره میشود گامهای بلندتری رو به جلو برداشت و به نیروی موثری در معادلات سیاسی تبدیل شد. واضح است که برای دخیل شدن در این شرایط و شرط موفق درآمدن از آن، داشتن تحلیل روشن و طبقاتی و تشخیص ملزومات وصل شدن به پایه اجتماعی این جنبش است. در یک سطح پایه ای در تقابل با جنبش بورژوازی

اصلاحات تنها با تامین استقلال طبقاتی کارگر است که میشود بمشابه یک طبقه در مقابل حاکمیت سرمایه در ایران ایستاد. این بلاواسطه یعنی اینکه به زائده و دنبالچه این جنبش بامید سهیم شدن در دستاوردهای «دمکراتیک» و جامعه مدنی نباید تبدیل شد.

یکی از عرصه های مهم که دخیل شدن در آن پیش شرط کوبیدن مهر طبقه کارگر و بخصوص گرایش سوسیالیستی آن بر تحولات جاری است، عرصه مبارزه نظری است. این طبعاً صرفاً ناشی از شرایط امروز نیست، بلکه در هر دوره ای از مبارزه طبقاتی این یک عرصه اجتناب ناپذیر است که بسته به آن دوره محتوای مجادلات در آن تغییر خواهد کرد. اما نکته ای که تاکید بر آن حیاتی است اینست که فعالیت نظری بمنظور مقابله با موج لیبرالیسم حاکم بر فضای فکری ایران، بدون درگیر بودن در شکل دادن و تقویت سنتهای طبقاتی مبارزه سوسیالیستی کارگران، راه بجایی نخواهد برد. برعکس، شرکت کردن در مبارزه نظری بدون داشتن چنین پشتوانه طبقاتی ای در نهایت تنها به انزوای مجدد چپ، برای یک دوره تاریخی دیگر منتهی خواهد شد. تجربه چپ موجود خود بهترین فاکت بر این ادعاست. این چپ حداقل از بعد از قیام ۵۷ مدام در کار شفافتر کردن هویت نظری خود بوده و پیشرفتهای قابل توجهی هم در این راستا داشته است. اما هیچ درجه شفافیت نظری و کمی رادیکالتر بودن از سازمان بغل دستی، تضمینی برای موضوعیت یافتن اجتماعی این چپ نبوده است. مهمترین جنبه های مبارزه نظری در شرایط حاضر همچنانکه خودبخود آغاز شده است، پاسخگویی به مسائل ناشی از تحولات اخیر است. با بازبینی و تدوین سیاستهای سوسیالیستی در عرصه های تقابل نظری با لیبرالیسم، تشکل یابی کارگری، احزاب و آزادیهای دمکراتیک، جنبشهای مختلف اجتماعی است که کل این جنبش میتواند در موقعیت نظری قویتری قرار بگیرد. عرصه دیگر، مبارزات جاری کارگری است که نه فقط بعنوان عرصه ای روتین در فعالیت سوسیالیستی، بلکه در شرایط فعلی از اهمیت سیاسی بالاتردیدی در تاثیر گذاری بر دوره گذار برخوردار است. چرا که این حضور قدرتمند جنبش کارگری است که میتواند تعیین کند که در انتهای این دوره، مبارزه طبقاتی در جامعه ایران از چه موقعیتی برخوردار است.

تغییرات جاری در ایران، در راستای تفوق اقتصاد نئولیبرالی میتواند شامل افزایش کمی طبقه کارگر، ورود فزاینده زنان به بازار کار، و رانده شدن بخشهایی از تحصیل کردگان به صفوف کارگران شود. این همه یعنی تغییر ساختار جمعیتی در درون طبقه کارگر که هم در میان مدت و هم در درازمدت تاثیرات تعیین کننده ای بر مبارزات کارگری و موقعیت گرایشهای مختلف در این جنبش

خواهد گذاشت. این پدیده در خود قابل مقایسه است با دوره دهه چهل که ورود فزاینده جمعیت روستایی به شهرها و تغییر ساختار جمعیتی طبقه کارگر بر ضعیف شدن گرایش سوسیالیستی آن تاثیر گذاشت. بعبارت دیگر این تغییری است که نه فقط بدلیل افت موقعیت سوسیالیسم در جهان، و نه صرفا بدلیل سلطه لیبرالیسم بر افکار عمومی در جامعه ایران، بلکه در عین حال بدلیل تغییر ساختاری در درون طبقه کارگر میتواند اتفاق بیفتد و طبعا تاثیر بلاواسطه ای هم بر موقعیت عمومی جنبش کارگری و هم بر احزاب و سازمانهای جنبش چپ بگذارد. و همچنین وظیفه سنگین تری را در مقابل فعالین کارگری و جنبش سوسیالیستی حاضر میگذارد برای اینکه در دوره گذار فعلی همه تلاش خود را معطوف به تثبیت موقعیتهایی کنند که میتواند بلافاصله صدمات کوتاه مدت ناشی از این روندهای عینی را کاهش دهد.

مبارزات جاری کارگری در یک تعریف کلی عرصه مبارزه اقتصادی است که بخصوص در شرایطی که غالب مبارزات کارگری بر سر دستمزدهای بتعویق افتاده است، خود به عاجلترین مساله تبدیل شده است. اما شرط پیشبرد موفقیت آمیز مبارزات اقتصادی و تثبیت برگشت ناپذیر حقوق کارگر، متشکل بودن کارگران است. واضح است که تا همین امروز نیز علیرغم وجود تشکلهای کارگری، مبارزات اقتصادی وجود داشته و در بسیاری موارد هم خواستههای خود را تحمیل کرده است. اما مساله این است که باز شدن فضایی که امکان طرح و پیشبرد این مطالبه را فراهم میکند، به کل این مساله اهمیتی سیاسی میدهد که بسیار فراتر از تاثیرات آن در مبارزات همین امروز است.

واقعیت اینست که کل طبقه بورژوازی ایران امروز مشغول راندن تحرکات کارگری به عرصه اقتصادی است. از برنامه های متعدد رادیویی و تلویزیونی تا نشریات متعدد از هر دو جناح حکومت آنچنان با تفصیل و کارشناسانه در مورد سطح معیشت کارگر، بیکاری و دیگر معضلات جامعه کارگری حرف میزنند که اگر کارگر سوسیالیست خود را فقط به این عرصه محدود کند از پیش دست را به نیرویی که با تمام امکانات اجتماعی و اقتصادی بر آنست تا حرکات و اعتراضات کارگری را از قضا صرفا در عرصه اقتصاد نگهدارد، خواهد باخت. این تلاش جامعه بورژوازی را باید در کنار فضای فکری مسلط بر کل جامعه و محکوم کردن هر اعتراضی بعنوان «خشونت» گذاشت تا متوجه شد که چرا محدود ماندن مبارزات کارگری در عرصه اقتصاد، خواست امروز بورژوازی ایران است. مبارزه اقتصادی بستر اصلی و تعطیل ناپذیر ابراز وجود کارگر در جامعه است. تا زمانی که مناسبات سرمایه داری حاکم است و تا زمانی که کارگر هنوز هر صبح باید شال

و کلاه کند تا خریداری برای نیروی کارش پیدا کند، این پدیده ای اجتناب ناپذیر است، اما مساله اینست که در شرایط امروز کدام حلقه اصلی در مبارزات کارگری است که میتواند کل این جنبش را گام های تاریخی بزرگی به پیش ببرد؟

پاسخ به این سوال، اگر نه در جزییات اما در تیترو و جهتگیری، همین امروز در میان فعالین جنبش کارگری طرح شده است. تشکلهای توده ای کارگری، آن حلقه اصلی است که میتواند طبقه کارگر ایران را هم به یک حق پایه ای و تاریخی خود برساند و هم بلحاظ سیاسی در تغییر توازن قوا در دوره گذار فعلی بنفع طبقه کارگر، نقش بازی کند. در یک بعد تاریخی تشکل و تحزب محصول جامعه مدرن بورژوایی هستند که در اشکال کلاسیک (بخصوص در کشورهای اروپایی) برسمیت شناختن تعدد قطبهایی است که قرار است در سیستمهای پارلمانی مورد انتخاب جامعه قرار گیرند و به این اعتبار امری است کاملا در حوزه سیاست. تشکلهای توده ای کارگری هم باتکای این تعریف عمومی و هم بدلائیل خاص ویژه ایران، جامعه ای که کارگر برای خریدن یک قوطی ماست از سر کوچه اش هم باید با کل سیستم سیاسی در آن مملکت درگیر شود، امری است سیاسی. از اینرو درگیر شدن فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی در این امر تلاشی است در نهایت برای بالا بردن وزن سیاسی طبقه کارگر در کل تحولات جاری. جنبش سوسیالیستی اگر میخواهد هم بر ضعفهای تا کنونی خود غلبه کند و هم در پیوند با مبارزات جاری کارگری با ملزومات شرایط جدید مبارزه طبقاتی انطباق یابد، راهی جز این ندارد که با این مبارزات همگام شود و یک پای تثبیت مطالبات کارگری باشد. تشکلهای توده ای کارگری در شرایط حاضر به کلید این حرکت تبدیل شده اند.

۶. جنبش در برابر جنبش

ابزار ابراز وجود سیاسی طبقه بورژوای ایران در شرایط حاضر، نه احزاب سیاسی بلکه جنبشی است که با تنوع بسیار زیادی شکل گرفته است. جنبش دوم خرداد متشکل از دهها سازمان و نهاد سیاسی و فرهنگی است که الزاما همگی خط سیاسی واحدی هم ندارند. اما در هیات یک جنبش که اهداف درازمدت و طبقاتی واحدی را دنبال میکنند، حرکتی را در جامعه نمایندگی میکنند که در صورت ضعف جنبش مستقل طبقه کارگر در این دوره گذار، برنده نهایی خواهد بود. در مقابل این جنبش تنها با یک جنبش میتوان ایستاد. مقابله با این جنبش کار تئوری بتهایی نیست، کار

یک یا چند نشریه نیست، کار آکسیون بتنهایی نیست، کار فعالیت صنفی کارگری نیست. اما کار همه اینها هست. در تاریخ سده گذشته ایران، آنجا که جنبشهای عظیمی خصلت نمای مبارزه سیاسی یک دوره شده اند، اساسا جنبشی همگانی بوده اند. جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن نفت، قیام ۵۷ همگی جنبشهای همگانی ای بودند که از جمله در غیاب صف مستقل کارگران که بتواند کل این حرکت را به تقابلی طبقاتی تبدیل کند، تبدیل به جنبشهایی مقابل دولتهای حاکم شدند نه جنبش های دو طبقه متفاوت که خواستها و مطالبات متفاوتی را نمایندگی میکنند. وجه مشخصه همه این دوره ها این بوده که طبقه کارگری جوان بدون سنتهای جاافتاده تشکیلاتی و سیاسی نتوانست مستقلا با اهداف و آمال خود در عرصه مبارزه سیاسی ظاهر شود. شرایط عینی امروز اما بسمت هر چه طبقاتی تر شدن مبارزه سیاسی در ایران است. جنبش سوسیالیستی باید تمام امکان و تلاش خود را بکار گیرد تا در انتهای این دوره، طبقه کارگر در موقعیت سیاسی و اجتماعی قدرتمندتری قرار گرفته باشد. علیرغم تمام تغییراتی که از نظر سیاسی و بافتی و سنت مبارزاتی در درون طبقه کارگر اتفاق افتاده، هنوز آنچه که بلافاصله در پاسخگویی به شرایط حاضر در ایران به ذهن متبادر میشود، پیش از آنکه سازمانی باشد، سیاسی است و تلاش برای بالا بردن امکان تاثیر گذاری طبقه کارگر بر روندهای جاری. تاکید بر این مساله از این نظر ضروری است که خصلت فعالیت جنبشی در شرایط حاضر، مساله سازمان و تحزب را بدرست ثانوی میکند. پیروزی نهایی طبقه کارگر و کسب قدرت سیاسی بدون حزب سیاسی ممکن نیست اما مشکل جنبش سوسیالیستی کارگران در حال حاضر تحزب نیست. آنچه که در شرایط امروز مهم است تقویت این جنبش در مقیاس سراسری، تلاش برای یافتن پاسخهای سیاسی در دل این جنب و جوش برای دور آتی و مهمتر از همه یا در صدر این جدول، تلاش برای تشکل یابی کارگران است. پیشرفت سوسیالیسم در جامعه ای که کارگر در آن متشکل است، بسیار سهل تر است.

بتعاقب شرایط جدید و در تنگنای تقابل سنت و مدرنیته، بخشی از چپ موجود در هم شکست و بخشی دیگر با حرکت جاری نئولیبرالی همراه شده است. بخشی که هنوز در تقلا یافتن راهی برای مربوط شدن به شرایط جاری در ایران است، نیز در گیر نابسامانیهای سیاسی و بی پاسخی در مقابل آن است. اما جنبش سوسیالیستی مجموعه ای از سازمانهای موجود نیست. بلکه حرکتی است اجتماعی که سازمانهای موجود (بخصوص در شرایط ضعف و نابسامانی سیاسی امروز) تنها جزیی از آنهاست. اگر بحث بر سر سوسیالیسمی است که مبنای موجودیتش و جوهر فعالیتش قرار است طبقه کارگر ایران باشد، آنوقت چاره ای جز این نیست که تنها با تحولات جنبش کارگری

خود را همخوان کند. واضح است که این امری نیست که صرفاً با آرزو، شدنی باشد. در تمام دو دهه اخیر نیز بخش وسیعی از چپ خواستی جز این نداشته است و این مساله هنوز گره گاههای گشوده نشده ای دارد. تغییر ساختاری طبقه کارگر در طول دهه اخیر و ورود کارگران جوانی که اکثراً میزان سوادشان دیپلم است و متعلق به نسل جوانی هستند که سرخوردگی از انقلاب را تجربه کرده اند، غیاب کارگران سوسیالیست و با تجربه نسل پیشین که تعداد وسیعی شان مجبور به تبعید شده و از حضور فعال در مبارزات کارگری محروم شدند و همچنین در شرایطی که نتولیبیرالیسم جدید یکه تاز صحنه مبارزات نظری و فکری بوده است، خودبخود بعنوان یکی از عوامل عینی ای عمل کرده که گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری را در موقعیت ضعیفتری قرار داده است. با اینوصف نفس وجود دوره گذاری که هنوز روندهای سیاسی جاری در آن تثبیت نشده اند خود بمعنای گشوده شدن فرجه ای است که هم کارگران سوسیالیست نسل پیشین و هم کل جنبش چپ میتوانند با دخیل شدن در آن، این مبارزه سیاسی را بنفع سوسیالیسم کارگران تغییر دهند.

بطور کلی میتوان گفت که تلاش برای ساختن یک آلترناتیو نظری در مقابل نتولیبیرالیسم حاکم بر فضای فکری ایران، و همچنین تلاش برای شکل دادن و تقویت سنتهای مبارزه طبقاتی کارگران آن دو حلقه اصلی است که میتواند سوسیالیسم را به نیرویی موثر در فضای سیاسی ایران تبدیل کند و مهر خود را بر دوران گذاری بزند که میروود تا حاکمیت حکومتی را تامین کند که امروز نمونه اش را در شیلی، آرژانتین، کره جنوبی، اندونزی و غیره میشود دید. به این معنا بحث پیش از آنکه بر سر سازمانیابی و تحزب باشد، بر سر راه انداختن جنبشی است در مقابل جنبش دوم خرداد. این جنبش اگر قرار است قطعاً حرکتی اجتماعی را نمایندگی کند، بیش از هر چیز و پیش از هر چیز باید به وظایفی که میتواند کل این حرکت را قادر به عرض اندام اجتماعی کند، کمک برساند. راه رسیدن به این هدف، نه جمع شدنهای مکانیکی بلکه تلاش برای یافتن پاسخ سوسیالیستی به معضلات امروز مبارزه طبقاتی است. تقویت جنبش سوسیالیستی کارگران آن حلقه ای است که در شرایط امروز میتواند راه مقابله با تسلط فضای نتولیبیرالی جاری بر متن ناکامیهای فعلی چپ را هموار کند.

شکی نیست که حزب سوسیالیستی کارگران باید در داخل کشور و بر متن مبارزات کارگری تشکیل شود. اما تاریخ سوسیالیسم در ایران از شروع دوره جدید در مبارزه طبقاتی آغاز نمیشود.

سوسیالیسم در ایران مثل هر جای دیگری در دنیا تاریخ و پیشینه خود را دارد. نقطه عزیمتهایی که از فرط کارگری شدن و کارگری بودن هر تلاشی را اگر فقط در ایران و در کارخانه نباشد رد میکنند، نهایتاً تنها میدان این مبارزه را برای آن نیروهای اجتماعی و طبقاتی که فی الحال دست بالا را دارند خالی میکنند.

واقعیت اینست که سرکوب و کشتار بعد از سال ۶۰ باعث شد که نیروی اصلی اپوزیسیون جمهوری اسلامی مجبور به تبعید شود اما در عین حال حضور و فشار سنگین خود را بر حکومت حفظ کند. اپوزیسیون چپ علیرغم حضور در سازمانهای مختلف (و یا اصولاً منفرد ماندن) بخش بزرگ و موثری از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی بوده است. روند تغییر و تحولات جامعه ایران همچنانکه در طول این نوشته بحث شد، بستر تکوین سوسیالیسم در ایران را تغییر میدهد. تبدیل سوسیالیسم به یک نیروی موثر در فضای سیاسی آینده ایران، دیگر در امتداد رشد سازمانهایی نیست که متعلق به دوره گذشته هستند. اما این بمعنای بی وظیفه شدن همین سازمانها و نهادها و نشریات و نیروی اجتماعی موجود نیست. امروز نیروهای سوسیالیسم در مقابل شرایط جدیدی قرار گرفته اند که تمامی مرزبندیهای سابق را بی اعتبار میکنند. تنها در تلاش برای یافتن پاسخ به مسائل دوره جدید است که میتوان هویت سیاسی این جنبش را بازتعریف کرد.

خصیصه جنبش چپ از بعد از اصلاحات ارضی، چه در قالب مشی چریکی و چه خط سوم و مشتقات آن، جدایی از بستر مبارزه کارگری و بیگانگی با سنتهای این طبقه بوده است. صرفنظر از دلایل عمیقتر جهانی این پدیده، امروز در ایران دوره ای آغاز میشود که بالقوه این امکان را بوجود می آورد که سوسیالیسم ایران از شروع این دوره بر بستر مبارزات کارگری رشد کند. دوره ای که جنبش چپ فعلی محصول آن بود، تمام شده است و دوره آتی دوره ای است که خصلت نمایش باید این حکم تاریخی باشد که طبقه کارگر به نیروی خود آزاد میشود. جنبش چپ اگر میخواهد دستاوردی ماندنی برای نسل بعدی سوسیالیسم کارگران در ایران بجای بگذارد، باید درگیر پراتیکی شود که تحقق این اصل را مقدور میکند.